مترجم: دوکتور محمد اکبر یوسفی ۲۰۲۱/۰۴/۰۹

«چگونه تروریستها تقویت می یابند»

یادداشت مترجم: "رودولف اوگشتاین" (متولد: ۵ نومبر ۱۹۲۳م در "هانوفر" آلمان، وفات: ۷ نومبر ۲۰۰۲م در "هامبورگ".) ژورنالیست نامدار آلمانی، ناشر، نویسنده و بنیانگذار مجلهٔ خبری آلمانی زبان "دیر شپیگل". تا دم مرگ "ناشر" بوده است. از او به عنوان یک شکاک سالم نیز یاد شده است. شخصیت با استعداد بی نظیر بوده است. یک زمان کوتاه در تحت نام حزب دیموکرات آزاد آلمان در پارلمان، عضویت داشته است. او معروف به شخصیت جانبدار در مسائل، اما نه همیشه در یک موقف یا در یک حزب. در شماره اول سال ۱۹۴۷م، این مجله می خوانیم: «پیام دولتمردان در روزهای حلول "کریسمیس" و "سال نو" با علامت نیات نیک استوار بوده است. مفکوره و اجراآت باید بر افکار تفاهم میان خلقها بعد از سال ۱۹۴۷م متمرکز باشد. "زون" اشغالی امریکائی در آلمان، "جنرال میک نارنی"، عفو عمومی را برای ۸۰۰۰۰۰ آلمانی، که از دیدگاه سیاسی تحت سؤال بوده اند، اعلان نموده است. یک اخبار کمونیستی در پاریس به نام «له سوار» (»Le Soir«)(شام) درین باره می نویسد: « "زون" امریکائی حال به یک جنت "نازیها" خواهد بود.» به همین ترتیب "رادیو مسکو" اعلام داشته است که با تصامیم امریکائی، مادهٔ تصفیهٔ "نازیها" در فیصلهٔ "پوتسدام" دیگر فقط یک نمایش خنده آور خواهد بود.»

به ادامه در بارهٔ منطقهٔ اطراف افغانستان نیز می خوانیم: « پس از بی نتیجگی کنفرانس – هند درلندن، حزب "کنگرس" و "مسلم – لیگ" در هند به فعالیتهای سیاسی آنها، شدت بخشیدند. نقاط مناقشه در پلان قانون برتانویها بوده است، که برای گروپها، تشکیل حکومات ایالتی (ولایتی) را پیشکش نموده بودند. بعد از صحبت با "پندیت نهرو"، "مهاتما گاندی"، رهبر "روحانی" در مبارزه برای کسب آزادی هند، به مارش پیاده روی از داخل بنگال شرقی نا آرام متوسل شد...» در رابطه با وقایع افغانستان، همین "ژورنالیست" معروف، قریب ۲۸ روز پس از آغاز «جنگ با تروریزم» در افغانستان، تفسیر جالبی را بدست نشر سپرده است. تصمیم مترجم بر آن شد، تا ترجمهٔ متن مکمل تفسیر آن شخصیت معروف را خدمت خوانندگان محترم تقدیم نماید.

آغاز ترجمهٔ متن:

« "رودولف آوگشتاین" در بارهٔ "جورج "دبلیو" بوش"، "اوساما بن لادن" و تهدید یک زمین سوخته، از "رودولف آوگشتاین" (Von Rudolf Augstein)، ۲۰۰۱/۱۱/۰۴م، ساعت ۱۳.۰۰بجه)»

امریکا، حال تو بهتر است،

نظر به این قارهٔ کهن ما،

تو هیچ قصر منقرض نداری،

و هیچ یک "بزالت" (سنگهای مذاب آتشفشان از بزالت (فلسطین): مترجم)،

ترا در داخل مزاحم نمی شوند،

در وقت جاندار،

یادگارهای بی فائیده،

و جنگهای بی حاصل،

"یوهان ولفگنگ فُن گویته"(JOHANN WOLFGANG VON GOETHE)

تا به حال هیچ وقت، بشریت یک مشی قبلاً وضع شده را تعقیب نه نموده است. حال این امر را باید ایالات متحده تجربه کند، که شعار آن "انتقام" است. با دید عینی، حمله بر منارهای دوگانه و بر "پنتاگن"، سنگین ترین بدبختی شمرده می شود، که مجرمان انفرادی بر انسانها وارد آورده توانسته اند: اضافه از ۴۸۰۰ کشته. اما دولتها می توانند (خود) از عهدهٔ بیشتر برآیند. رئیس جمهور "ترومن"، امر فرو ریختن بمب اتوم را بر "هیروشیما" و "ناگاساکی" صادر کرد: ۳۴۰۰۰۰ (سیصد و چهل هزار) کشته. رئیس جمهور امریکا، خودش را در آگست ۱۹۴۵م، بدون شک و تردید، به ارتکاب یک جنایت جنگی مجرم ساخت.

رفتار – پولیسی ای که در ایالات متحده یک بار برندگی نشان داده است، آنرا در دو جنگ جهانی، پیروزمند رهنمائی کرد. اولی ، در اثر بطالت و کند ذهنی، اما جنون انجام کارهای بزرگ قیصر "ویلهیلم دوم " (Wilhelm II.) موجب شناخته شده است. برای دومی، "ادولف هیتلر" (Adolf Hitler)، در تحت نفوذ مخلوطی از تکبر آلمانی خودش با اعتیاد نزول خودی او، به تنهائی جوابگو است. »A la guerre comme à la guerre« - "جنگ حال چنین است، طوری که او است."، اولین کسانی که خود را تسلی می داده اند، مواجه شدگان، فرانسویها بوده اند.

هر دو مرتبه م علاقمندی جهانی (بخوبی درک شده است، هم چنان علاقمندی خودی واشنگتن)، مداخلهٔ ایالات متحده را مطالبه نموده است. هر دو مرتبه واضح بوده است، که انگلستان را نمی توانسته اند، در خطر خنجر خوردن، تنها بگذارند. هر دو جنگ، محاربات مادی بوده است، که در آن "رایش" (ثروت) آلمان باید مغلوب می شد.

حال موضوع بر ضد تروریزم است. مجرم را که انسان می شناسد، می تواند در هر جای ممکن رد پای او را شناسائی کند و فاقد توان صدمه رسانیدن بسازد. با تروریزم بدینترتیب مبارزه کردن، برخلاف یک دستپاچگی و حتی شرمساری، و یک غیر ممکن شمرده می شود. پس با چه شیوه باید انسان این تروریزم جهانی را ریشکن کند، که درین اشکال مختلف مظاهر آن رونما می گردد، که تا این اندازه ریشه های زیاد متفاوت دارد؟

فقط یک چیز مطمئن است: کسی که چنین پیش می رود، مانند اینکه حال امریکائیها در افغانستان اقدام نموده اند، چنین شیوه، به جلوگیری از ترور و مراقبت از آن یاری نمی رساند، بلکه توسعهٔ آنرا تقویت می بخشد. کسی که یک کشور فقیر را به خاکستر و مخروبه مبدل می سازد، بدون رعایت قابل ملاحظه بر وضعیت مردم ملکی، که از گرسنگی رنج می برند ومحروم از حفاظت، در زمستان سخت پیش رو، قرار خواهند گرفت، این کس حق ندارد که متعجب گردد، هرگاه خُلق و حالت روحی مردم علیه او آغاز می یابد. زودتر از آنچه انتظار رفته می توانست، خرسندی مخفی را در رابطه با خبط هر حملهٔ امریکائیها، و در هر خبط ارزیابی سیاسی، می توان حس کرد.

از این جمله فروان موجود است. بار دیگر "سی آی ای" و "پنتاگن"، که درین مابین واشنگتن اعتراف خواهد کرد، که یک مخالف را دور و با دست کم گرفته است. همین حالا از یک تداوم جنگ طولانی و ضرورت آن سخن به زبان آورده می شود، تا یک پایگاه مستحکم در افغانستان تهدابگذاری شود. رئیس جمهور «جورج "دبلیو" بوش»، تحت فشار قرار گرفت، تا به تعداد کثیر، قوای زمینی، توظیف کند. "کولن پاول" وزیر خارجهٔ او، جنرال در جنگ خلیج، می توانست به او بگوید، که این چه معنی دارد. شورویها هم چنان، بعد از لشکر کشی در سال ۱۹۷۹م با قوای زمینی در افغانستان جنگیده اند: آنها، توسط «گوریلاها»، "با جنگ کوچک"، بطور منظم، تضعیف ساخته شده اند. حاضر، اسکندر کبیر (او از نفت هنوز نمی دانست) درک نمود، که آدم ازین ساحه درست عبور می تواند، اما تسخیر نمی تواند.

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی، ۱۹۹۱م سیاستمداران امریکائی خود غرق تهیج ترغیب یافته گردیده اند، و دیگر مجبور به مراعات هیچ کسی دیگری نبوده اند. هیچ حکومت این چنین غرور و تکبر را قبلاً تمرین نه کرده بود، مانند حکومت "جورج دبلیو بوش". از آنجائی که در ایالات متحدهٔ امریکا، معلومدار انسانهای پر قیمت نسبت به جاهای دیگر زندگی می کنند، در آنصورت به یک سپر حفاظتی خودی، ضد اتوم نیازمند است. در رابطه با اخراج "کاربندای اوکساید" در فضا، در سراسر جهان، کشورهای دیگر را مشغول می سازد، کابینهٔ سرمایداری بزرگ در "تکزاس"، هوشداری می دهد که برای امریکا، تغییر اقلیم تا هنوز بصورت کافی تهدید برانگیز نیست. و با هر حرکت شطرنج، "بوش"، بر علایق نفتی مردمش به نفت توجه دارد.

نه، امریکا دیگر، مانند آنچه شورای مخفی "یوهان ولفگنگ فُن گویته" عقیده داشته است، در وضعیت بهتر قرار ندارد. امریکای هر دو، "گویته" و "روزه ویلوت"، دیگر وجود ندارد. وطن خودی "گویته" آسیب پذیر شده است، ترس و رعب در مورد آن، عمیقتر از خود زخم وهمناک ترور است. ممکن بهتر می بود، که پس از سوء قصدها، در ۱۱ سپتمبر، طویلتر از یک لحظهٔ چشمدید، درونی حفظ می شد و در بارهٔ آسیب پذیری فکر و اندیشه بکار برده می شد. نخست به خاطر آورده می شد، به جای اینکه، بدون مقدمه به زدن آغاز می گردید و یک کشور بی دفاع در اساس و در زمین بمب باران می شد.

در بدو مرحله در واشنگتن هنوز چنین عمل نمودند، که گویا کفایت می کند که، از ترور فقط، سر آن بریده شود، بعد تمام این تیره پیکر، خاتمه خواهد یافت. این سر، "اوسا بن لادن" نامیده می شد، برای "سی آی ای" یک آشنای قدیم. نهایتاً خدمات مخفی امریکائی، در جنگ علیه اتحاد شوروی از او کار گرفت. به سطح عالی و مؤفقانه، از او استحصال خدمت کرده اند، زیرا اردوی مسکو، که توسط مجاهدین خجالت زده شکست می خورد، مجبور بوده است، تا ۱۹۸۹م دوباره به کشورش برگردد.

با "بن لادن"، دیگر "جورج دبلیو بوش" هم نمی تواند، مانند پدرش که در سال ۱۹۹۱م با دیکتاتور عراق، "صدام حسین" برخورد کرد، معاشرت کند. غیر ممکن است، که او را در آزادی حرکت او محدود سازد، و او را تحت کنترول حفظ نماید – با این عمل حال، امریکائیها به این شیطان، تشکیل خیلی پارچه پارچه را مسبب شد.

بازهم آخرین مدارک ثبوت کم است، که "بن لادن" عامل اصلی حملات ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م بوده باشد (و اینکه او حال با ارسال پودرک سفید، امریکا را به وضعیت ترس و وحشت انداخته است، حتی"اف بی آی" (FBI) به آن باور ندارد. باز هم او را می خواهند - زنده و یا مرده. خدمات مخفی ایالات متحده می توانست او را بطور مثال در یک راهرو میدان هوائی "JFK " در"نیویارک" تیرباران کند – می توانستند او را داشته باشند – "سی آی ای" نخست طی یک امریهٔ رئیس جمهور، فقط چند هفته قبل، نخست دوباره "لیسنس"کشتن را دریافته است.

به هر صورت که، خود امریکائیها هم شک دارند، که او را گرفتار خواهند کرد. همه درین باره می گویند، که "اوساما بن لادن" در دائرهٔ سایه های طالبان حضور دارد، توسط همین جنگی های نامطبوع خدا، خوب محافظت می شود، که در مورد آنها، ما خیلی کم می دانیم. در مورد آنها فقط این به اطمینان موجود است که: یک شهیدی را حال می توانند خوب بکار ببرند.

جهان عرب با شورش درگیر می شود، در صورتی که امریکائیها در ماه مبارک رمضان – بعد از ۱۷ نومبر – بمب باران کنند. "کنسلر" "شرویدر" و "شارپینگ" او، در واشنگتن باز هم، استفاده می کنند، اجازه به تعجب ندارند، اگر آنها در عقب خشم جهانی قرار گیرند. و اگر کدام روزی هم چنان عساکر آلمانی برای کشمیر هم مطالبه شود، تا

"برای صلح" در آنجا در جنگ پنجاه ساله سهم بگیرند، در آنصورت ما باید چه جواب دهیم؟ قدرت اتومی پاکستان می خواهد در کابل یک حکومت پذیرفتنی خود را به مرحلهٔ اجرا درآورد.

اینکه چه بازی گمراه کننده بین واشنگتن و برلین جریان دارد، چنین ظاهر می گردد، که "شرویدر" و "شارپینگ" ممکن درک نه کنند. سیاست "کنسلر" درین فرصت در اطمینان به چینائیها خسته می گردد، که ما "تفاهم دیگری از دیموکراسی" را می پذیریم، وقتی کتابهای فرمایش پُر می شود.

وزیر خارجه، در خانه، نقاط محبوبیت را با فعالیتهای صلح در شرق نزدیک جمع آوری می کند، که نه از جانب "شارون" صدراعظم اسرائیل و نه هم از سال ۱۹۶۷م به اینطرف از جانب فلسطینیهای تحقیر شده خواسته می شود. در آنجا «یاسر عرفات» دیگر به ندرت به عنوان یک «فیگور» سیاسی محسوب می گردد. گرچه مطالبات «بن لادن» تحقق یافته نمی تواند، اما در گوش عربها گمراه کننده اثر می گذارد: خروج عساکر امریکائی از خاکهای مسلمانان. حال دیگر بیشتر کمک نمی کند، که – بخاطر ملاحظه به شریک ائتلافی عربی – نا گهان رئیس جمهور «بوش» هم از حق یک دولت فلسطینی حرف می زند.

Gesprengtes King-David-Hotel in Jerusalem (1946): *Wurzeln des Terrors*

(« "هوتل منفجر شدهٔ "کینگ دیوید" در "جروظالم" (۱۹۴۶م): ریشه های ترور»، "شپیگل" ۴۵ /۲۰۰۱م»)

آدم مجبور به احساس هیچ دمی از علاقمندی به «حماس» و یا برای مجری عمل جرم "القاعده" نمی شود، وقتی تشخیص می گردد که گویا: تمام تأریخ جهان عاری از ترور، قابل تصور نیست، این امر می تواند به عنوان یک سلسله از همچو اعمال شرور تحریر یابد.

از تروریستها، حاکمان ساخته می شود، گاه گاه کاملاً قابل احترام، مانند "جومو کینیاتا" در "کینیا"، گاه گاه باز هم منتخب دیموکراتیک می شوند، مانند "میناخیم بیگین" در اسرائیل، که در جولای ۱۹۴۶م "هوتل کینگ دیوید" (Hotel King David) را در "جروظالم" منفجر ساخت (۹۱ کشته).

Angegriffene Twin Towers in New York: *Abfolge ruchloser Taten*

(«برج های بلند منزل "نیویارک" تحت حمله قرار گرفته : سلسلهٔ عمل شرور»، "شپیگل" شماره ۲۰۰۱/۴۵م)

"تروریستهای" دیگر، در تاریکی تأریخ می مانند، در شفق قضاوت ما: راهب درویش و سائل "فرانسوا راوایلاک" (François Ravaillac)، که در راه پادشاه "هاینریش چهارم" (Heinrich IV.) در سال ۱۶۱۰م، در کمین نشسته بود و او را به خنجر زده است؛ دسیسه کار ضد "تزار پیتر سوم" (Zaren Peter III.) در سال ۱۷۶۲م.

چه کسی ایالات متحدهٔ امریکا را به دام افغانی جذب کرده است؟ تکبر آنها؟ تشنگی انتقام؟ شایان رشک بردن است، کسی که از آن فارغ باشد. » ختم ترجمهٔ متن اصلی.

پایان